

بسم رب الشهداء و الصديقين
تقديم به روح مطهر شهيد سردار سپهد حاج قاسم سلیمانی،
باشد که قدمی در راه مقاومت اسلامی برداشته باشیم.

سردار دل‌ها

نویسنده : فاطمه راد

نام کتاب : سردار دل‌ها
نویسنده : فاطمه راد
تصویرگر : محمدحسین بیاتی تروجنی
ناشر : ارسطو (چاپ و نشر ایران)
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۳۹۹-۴
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۸
چاپ : مدیران
قیمت : ۷۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان :
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

سرشناسه : راد، فاطمه، ۱۳۶۶ -
عنوان و نام پدیدآور : سردار دل‌ها / نویسنده فاطمه
راد ؛ تصویرگر محمدحسین بیاتی تروجنی.
مشخصات نشر : ارسطو (چاپ و نشر ایران)، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری : ۳۲ص. : مصور(رنگی).
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۳۹۹-۴ : ۷۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
یادداشت : گروه سنی:ج.
موضوع : سلیمانی، قاسم، ۱۳۳۵-۱۳۹۸. -- ترور
موضوع : Soleimani, Qasem -- Assassination
موضوع : داستان‌های فارسی
موضوع : Persian fiction
شناسه افزوده : بیاتی تروجنی، محمدحسین، ۱۳۶۱
اردیبهشت -، تصویرگر
رده بندی دیویی : ۳۸۴
شماره کتابشناسی ملی : ۶۰۷۴۷۵۸

جمعه صبح بود که ریحانه کوچولو از خواب بیدار شد. بعد از اینکه دست و صورتش را شست و به مامان و باباجونش سلام کرد، همراه بابای مهربونش رفت تا برای صبحانه نان بخرد.



مامان ریحانه تلویزیون را روشن کرد و سرگرم چیدن میز صبحانه بود که ریحانه و بابای ریحانه هم از راه رسیدند. مامان ریحانه کانال تلویزیون را عوض کرد. یه دفعه دیدند که عکس سردار سلیمانی با یک نوار مشکی کنار آرم شبکه هم هست. ناگهان مامان ریحانه فریاد بلندی زد که ای وای ... « حاج قاسم شهید شده ». ریحانه مات و مبهوت مانده بود. بابای ریحانه گریه اش گرفته بود. مامان ریحانه چند لقمه ای به ریحانه صبحانه داد و سریع لباس مشکی هایشان را پوشیدند تا به مصلی امام خمینی (رحمة الله علیه) بروند. چون بعد از نماز جمعه قرار بود برای شهادت حاج قاسم راهپیمایی شود.



مسیر خیلی شلوغ بود و ماشین‌ها به کندی حرکت می‌کردند. مامان ریحانه از ماشین پیاده شد و ریحانه را بغل کرد و دوان دوان به سمت مصلی رفتند. دل تو دل مامان ریحانه نبود. علاوه بر بغض و ناراحتی، فکریایی مانند نبود حاج قاسم، باور شهادت حاج قاسم، و اینکه حضرت آقا (آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای) چه حسی دارد و چه بلایی سرمان خواهد آمد، ذهن مامان ریحانه را درگیر کرده بود. از اینجا بود که سوال‌های ریحانه از مامانش شروع شد. ریحانه پرسید: مامان، حاج قاسم کیه؟ چرا گریه می‌کنی؟ کجا داریم می‌ریم؟ برای چی می‌ریم؟ آخه ریحانه هنوز ۳ سالش هم نشده بود و کلی سوال داشت. همین‌جور که داشتند می‌رفتند، مامان ریحانه هم اشک می‌ریخت و هم به سوال‌های ریحانه جواب می‌داد.



مامان ریحانه گفت: میخوای بگم حاج قاسم کی بود؟

حاج قاسم سلیمانی، مردی بود که خیلی خدا رو دوست داشت. او با بچه ها خیلی مهربون بود و خیلی با ادب، خوش اخلاق و درستکار بود. به پدر و مادرش و بزرگترها خیلی احترام می گذاشت. او خیلی شجاع بود و آدم بدا رو از ما دور می کرد. مغز مامان ریحانه پر از مفاهیم بزرگ بود که کلمات قادر به وصفش نبودند. اما برای ریحانه خردسال و کنجکاو چه جوری باید توضیح می داد که حاج قاسم مرد شرافت، عزت، ذلت ناپذیری، اقتدار و ایمان، مدیری لایق، شجاع، بی ریا، بی منت، همیشه در صحنه، به دور از عنوان طلبی و باندبازی و از همه مهمتر ولایت مدار بود. و هزاران هزار ویژگی که از حاج قاسم در ذهن مامان ریحانه مثل فیلم می گذشت.



نزدیکی‌های مصلی همه مردم با پای پیاده روانه مراسم بودند. همه حاج و واج، همه بهت زده. انگار همه دوست داشتند بشنوند که خبر شهادت حاج قاسم دروغ است. اما کم‌کم که وارد مصلی شدند با انبوهی از مردم روبه‌رو شدند. بله، حاج قاسم واقعا شهید شده بود. مامان ریحانه، دخترش را بغل کرد و بلند فریاد می‌زد: مرگ پر آمریکا. ریحانه از مامانش پرسید: مامان جون، چرا می‌گی مرگ پر آمریکا؟ مامان ریحانه گفت: دختر نازم، ریحانه ماهم، آخه رئیس جمهور خبیث آمریکا یعنی «دونالد ترامپ» دستور داده بود که حاج قاسم را شهید کنند.



چه حالی داشت مامان ریحانه. صحنه روز عاشورا هم جلوی چشم‌های مامان ریحانه داشت مرور می‌شد. او هر شب برای ریحانه از چهارده معصوم (علیهم السلام) و واقعه کربلا کتاب می‌خواند و ریحانه کوچولو با اون سن کمش همه اهل بیت را می‌شناخت و شعر «من بچه شیعه هستم» را تقریباً از حفظ بود و داستان هر کدام از شهدا و اسرای کربلا را بلد بود. در ذهن مامان ریحانه همه چیز داشت تاب می‌خورد، بله، آن آدم‌هایی که در روز عاشورا جرات جنگ رودررو با حضرت اباالفضل (علیه السلام) را نداشتند، ایشان را از دور با تیر زدند. در ذهن مامان ریحانه چیز دیگری هم بود. آخه چرا؟ چرا حاج قاسم شهید شد؟ چه اتفاقی افتاد یک دفعه؟ حاج قاسم عزیز حاج قاسم



راهپیمایی عظیمی بود و مردم بسیار بسیار ناراحت بودند و بعد از آن مردم به سمت خانه‌هایشان روانه شدند. ریحانه و مامانش داخل واگن قطار زیرزمینی نشسته بودند که ریحانه پرسید: مامان، حاج قاسم خیلی مهربون بود؟ مامان ریحانه جواب داد: آره عزیز دل مامان. حاج قاسم از چند سال پیش که هنوز منم به دنیا نیومده بودم، از سربازان خوب امام خمینی (رحمة الله علیه) بود. توی جبهه‌ها با دشمن می‌جنگید و با هم‌رزماش خیلی باصفا و مهربون بود. هیچ کس رو هم اذیت نمی‌کرد.

واژه‌ها آنقدر برای وصف حاج قاسم سبک بود که مامان ریحانه نمی‌دانست چگونه بگوید که در آن زمان که کشورمان ایران، تازه از دست رژیم منحوس پهلوی آزاد شده بود و دائماً منافقان از سمت کشورهای آمریکایی و اروپایی برای خرابکاری در ایران تطمیع می‌شدند، اما حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) با عنایت از پروردگار و همراهی یاران مخلصی مانند حضرت آقا (مدظله العالی)، شهید مطهری (رحمة الله علیه)، شهید رجایی (رحمة الله علیه)، شهید باهنر (رحمة الله علیه)، شهید بهشتی (رحمة الله علیه) و هزاران مرد و زن مومنی که جان بر کف تمام زندگی خودشان را وقف نظام و اسلام کرده بودند و همچنین در دوران سراسر سختی جنگ تحمیلی با انبوهی از تحریم‌ها با داشتن سربازان با ایمان، وفادار، خود باور، ولایت مدار مانند شهید همت، شهید خرازی، شهید باکری، شهید باقری و هزاران نفر از مردم که به عنوان بسیجی مخلص در جبهه‌ها حضور پیدا کردند، توانستند مملکتمان را از هزاران فتنه حفظ کنند.

